

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در ادله وجوب حفظ نفس است و گفتیم در حفظ نفس در دو مقام باید بحث شود:

1. آیا دلیلی داریم بر اینکه بر انسان واجب باشد که جان خودش را حفظ کند یا خیر؟

2. مقام دوم ادله‌ای که انسان باید نفس غیر را از هلاکت حفظ کند؟

در مقام اول ادله مختلفی را مورد بحث قرار دادیم و به بعضی از این روایات رسیدیم. یک روایتی را در جلسه گذشته خواندیم و در این جلسه برخی دیگر از روایات خوانده می‌شود.

برخی از روایات باب 56 از ابواب اطعمه محرّمه

در جلد 24 وسائل الشیعه باب 56 عبارت است از: «باب عدم تحریم المیته و الدم و الخنزیر و سائر المحرمات علی المضطر ضرورةً شديدة غیر باغ و لا عاد و تحریمها علی الباغی و العادی فی الضرورة أیضاً»؛ این باب متضمن این است که اگر یک کسی مضطر به اکل میته شد، مضطر به شرب دم شد، مضطر به خوردن گوشت خنزیر شد، مضطر می‌تواند استفاده کند منتهی به شرطی که باغی و عادی نباشد که این باغی و عادی را هم در روایات معنا می‌کنند. «باغی» یعنی کسی که صید لہوی انجام بدهد و عادی هم یعنی کسی که سارق است و دزدی می‌کند. البته معانی دیگری هم آمده به نظرم سال گذشته این را بحث کردیم.

نکته دوم این است که در همین روایات می‌گوید: اگر کسی باغی و عادی هست ولو مضطر است، خوردن میته بر او حرام است حتی اگر بمیرد؛ یعنی اگر کسی صید لہوی انجام بدهد. این باغی را بغی بر امام مسلمین علیه السلام هم قرار دادند و وجوب حفظ نفس ندارد و حتی خوردنش در فرض اضطرار برایش حرام است؛ یعنی یکی از موارد استثناء قاعده اضطرار، همین مضطر است گر سارق باشد یا اگر صید لہوی انجام می‌دهد یا اگر بغی بر امام مسلمین دارد با فرض اضطرارش هم خوردن میته یا خوردن شراب بر او جایز نیست، نتیجه‌اش این است که این می‌میرد، بمیرد، این دیگر حرمت و کرامتی ندارد.

در این باب هفت روایت آمده که روایت سوم عبارت است از:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى فِي كِتَابِ نَوَادِرِ الْحِكْمَةِ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ اضْطُرَّ إِلَى الْمَيْتَةِ وَالدِّمِّ وَلَحْمِ الْخِنْزِيرِ فَلَمْ يَأْكُلْ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ حَتَّى يَمُوتَ فَهُوَ كَافِرٌ.^[1]

بررسی سند روایت

شیخ صدوق به اسناد خودش از کتاب نواذر الحکمه محمد بن احمد بن يحيى بن عمران بن عبدالله بن سعد بن مالک اشعری قمی نقل می‌کند. خود محمد بن احمد بن يحيى ثقة است، عبارت نجاشی این است که «كان ثقةً في الحديث إلا أن أصحابنا قالوا كان يروى عن الضعفاء و يعتمد المراسيل»^[2]، از ضعف نقل می‌کند و بر مراسیل اعتماد می‌کند، «و لا يبالى عمن أخذ»؛ اینکه از چه کسی اخذ می‌کند خیلی توجهی نمی‌کند! تا می‌رسد به این عبارت «و كان محمد بن الحسن بن وليد يستثنى»؛ محمد بن حسن بن وليد 27 راوی از روایات کتاب نواذر الحکمه را استثنا می‌کند، مثل محمد بن موسی الهمدانی و امثال اینها.

در اینجا یک بحثی که در علم رجال واقع شده یک بحث در مستثنی و یک بحث هم در مستثنی منه می‌کنند. در مستثنی و مستثنی منه هر کدام چند اشکال مطرح است، اما در جای خودش روشن است که این اشکالات قابل جواب است. ابن وليد این 27 راوی را استثنا کرده و این استثنا يدل بر تضعیف این روایت و يدل بر اینکه بقیه روایات که حدود 600 و اندی هستند را توثیق کرده؛ چون برخی گفته‌اند استثنای ابن وليد به این معناست که این روایتهایی که این 27 نفر در آن هستند را اعتماد نمی‌کند، اما بقیه روایات که این 27 نفر در آن نیستند به روایتش اعتماد می‌کند و این دال بر توثیق راوی نیست. آنچه از کلام ابن وليد استفاده کرده‌اند توثیق بقیه روایات است نه اینکه بگوئیم بقیه روایات مورد اعتماد نیستند. به هر حال در این استثنایها در جایی که محمد بن احمد بن يحيى می‌گوید: «عن رجل» یا تعابیر شبیه به این دارد مورد اعتماد نیست.

محمد بن احمد بن يحيى می‌گوید: «قال الصادق عليه السلام» و روایت مرسله است، راوی بین خودش و امام صادق علیه‌السلام را ذکر نمی‌کند.

بررسی دلالت روایت

حضرت می‌فرماید: اگر کسی اضطرار پیدا کرد به ميته، دم و لحم خنزیر، هیچی از اینها نخورد تا بمیرد، «فهو كافر». اولاً باید دید مراد از عبارت «فهو كافر» چیست؟ سه احتمال در اینجا وجود دارد:

1. کسی که اعتقاد به خدا، نبوت، معاد و همه دستورات دارد اما اینجا ميته را نخورد تا بمیرد، نمی‌شود بگوئیم این کافر به خداست! آری، یک وقت می‌گوئیم کسی مستطیع است «و لم يحج مات يهودياً أو نصرانياً»، غیر مسلمان از دنیا می‌رود، اما کسی که ميته را نخورد نمی‌شود ملتزم شد به اینکه غیر مسلمان از دنیا رفته است. پس این کفر، کفر اعتقادی نیست.
2. در اینجا مراد کفر فقهی است، که مقصود از کفر فقهی بگوئیم انکار کرده یکی از ضروریات را؟ چون ما در روایات مربوط به کفر داریم که من ترک فريضة من الفرائض این کافر است، بگوئیم اینجا فريضة‌ای از فرائض را ترک کرده، فريضة این بوده که یک چیزی بخورد تا خودش را حفظ کند و الآن ترک فريضة کرده است؛ یعنی بگوئیم همان طوری که خواندن نماز واجب است، حفظ جان واجب است، «فقد ترک فريضة من الفرائض فهو كافر» که از آن تعبیر به کفر فقهی کنیم.
3. احتمال سومی اینجا است که بگوئیم «من کفر» مراد کفران نعمت است؛ یعنی خدا برایش یک نعمتی قرار داده بود که می‌توانست با آن خودش را حفظ کند کفران نعمت کرد و از بین رفت، «فهو كافر بأنعم الله».

آیا کسی که در این شرایط است را می‌توانیم بگوئیم از دین خارج شد و کفر اعتقادی دارد؟ نه.

بنابراین آنچه می‌خواهیم از «فهو کافر» استفاده کنیم این است که حفظ نفس واجب است و الآن این آدم باید حتی میته می‌خورده تا خودش را حفظ کند، میته نخورده و از بین رفته و گناه مرتکب شده و این کافر را نمی‌شود نه بر کفر اعتقادی حمل کنیم و نه بر کفر فقهی، نمی‌توانیم بگوئیم این آدم مرتداً از بین رفته، کفر فقهی در جایی است که «انکر ضروریاً من ضروریات»، اما اینجا که انکار نکرده! در همان آیه حج هم می‌فرماید «لله على الناس حج البيت من استطاع إلى سبيلها و من كفر»^[3]، البته این را برخی آنجا حمل بر انکار وجوب حج هم کردند، ولی برخی گفته‌اند «من كفر» یعنی ناسپاسی کند، «فإن الله غنی عن العالمین».

روایت سوم

روایت دیگری هم هست که عنوان اخلاقی و تربیتی دارد که روایت هفتم باب است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمَنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا حَفْصُ مَا مَنْزِلَةُ الدُّنْيَا مِنْ نَفْسِي إِلَّا بِمَنْزِلَةِ الْمَيْتَةِ إِذَا اضْطُرَّرتُ إِلَيْهَا أَكَلْتُ مِنْهَا الْحَدِيثَ.^[4]

ما درباره تفسیر علی بن ابراهیم در بحث خارج مکاسب محرمة مفصل بحث کردیم، «عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود منقري عن حفص بن غياث قال قال ابو عبدالله يا حفص ما منزلة الدنيا من نفسي إلا بمنزلة الميتة إذ اضطررت إليها أكلت منها»، این ربطی به بحث ندارد و یک روایت اخلاقی و تربیتی بسیار خوب است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: دنیا در نزد من به منزله میته است، این دنیا یعنی همه شئون دنیا، مال دنیا را به مقداری که ضرورت دارد انسان داشته باشد، به مقداری که آبرویش حفظ بشود و مال خودش و خانواده‌اش بتواند داشته باشد، البته تکسب عنوان مستحبی است که سر جای خودش هست. یک کسی کار می‌کند اموالش زیاد بشود تا اینکه به فقرا و نیازمندان برساند، ولی آن مقداری که برای خودش می‌خواهد استفاده کند، این می‌تواند در خانه صد متری و دویست متری زندگی کند، بگوید من می‌خواهم در خانه هزار متری یا دو هزار متری زندگی کنم! نه، سیره ائمه ما این بوده که باید به همه شئون دنیا به عنوان میته نگاه بشود که «إذا اضطر الانسان» به مقدار اضطرار و رفع اضطرارش استفاده کند.

در مقام هم همینطور است، در ثروت، در خوردن، آدم اگر این معیار با به میدان بیاورد پرخوری نمی‌کند و به مقداری که بتواند سرپا باشد زندگی کند استفاده می‌کند، این دنیای در اینجا همه شئون دنیاست که برای ما هم باید درس باشد که نگاهمان به دنیا این باشد که دنیا به منزله میته است و به مقدار لازم استفاده شود.

روایت اول همین باب است که یک مقدار از جهت معنا هم مشکل است.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . الفقيه 3- 345- 4214؛ وسائل الشيعة؛ ج، ص: 216، ح 30376- 3.

[2] . رجال النجاشي/باب الميم/348، شماره 939.

[3] . سورة آل عمران، آیه 97.

[4] . تفسير القمي 2- 146؛ وسائل الشيعة؛ ج، ص: 217، ح 30380- 7.

